

[روایات نافی زکات در مال مجنون 1](#_Toc95318463)

[روایت دوم: روایت موسی بن بکر 2](#_Toc95318464)

[محمد بن فضیل 2](#_Toc95318465)

[موسی بن بکر 2](#_Toc95318466)

[واقفی بودن یا نبودن موسی بن بکر 3](#_Toc95318467)

[عدم اعتبار شهادت به وقف در باب اصحاب الکاظم علیه السلام رجال شیخ 4](#_Toc95318468)

[نقل امامیه از موسی بن بکر پیش از وقف 5](#_Toc95318469)

[قرائن وثاقت موسی بن بکر 7](#_Toc95318470)

[قرینه اول: اکثار اجلاء 7](#_Toc95318471)

[قرینه دوم: ورود روایات موسی بن بکر در کتب مفتی بها 7](#_Toc95318472)

[قرینه سوم: روایت ابن ابی عمیر و صفوان 7](#_Toc95318473)

[قرینه چهارم: روایت جعفر بن بشیر 8](#_Toc95318474)

[قرینه پنجم: روایت اصحاب اجماع 8](#_Toc95318475)

[قرینه ششم: تصحیح روایتی که موسی بن بکر در سند آن واقع شده توسط سید بن طاوس 9](#_Toc95318476)

[قرینه هفتم: عدم طعن سید بن طاوس به موسی بن بکر در روایتی که او در سند آن واقع شده 9](#_Toc95318477)

[قرینه هشتم: تمسک به عبارت کافی 11](#_Toc95318478)

[قرینه نهم: وقوع در تفسیر علی بن ابراهیم 12](#_Toc95318479)

**موضوع**: اشتراط عقل در ثبوت زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# روایات نافی زکات در مال مجنون

بحث درباره روایاتی بود که زکات در مال مجنون را نفی کرده است. روایت اول، صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج بود.

## روایت دوم: روایت موسی بن بکر

روایت دوم، روایت موسی بن بکر است.

### محمد بن فضیل

در سند این روایت، محمد بن الفضیل واقع است. مرحوم اردبیلی بحثی در جامع الرواه[[1]](#footnote-1) دارد که دو نفر به نام محمد بن الفضیل داریم: محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار بصری و محمد بن فضیل صیرفی کوفی. سپس در مقام ذکر قرائنی برای تمییز مشترکات محمد بن فضیل برآمدند.

آیت الله والد در درس حج، مفصّل کلام صاحب جامع الرواه را توضیح دادند و فرمودند: دلیلی نداریم که محمد بن الفضیل درباره محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار به کار رفته باشد و تنها در یک جا با تعبیر ابن فضیل بن یسار به کار رفته است. پس مراد از محمد بن فضیل در همه جا، محمد بن فضیل صیرفی کوفی است.

هر چند محمد بن فضیل کوفی تضعیف شده و رمی به غلوّ شده است اما آیت الله والد، قائل به عدم اعتبار رمی به غلوّ هستند و با اکثار روایت اجلایی مانند حسین بن سعید او را توثیق می کنند. صحت روایت ابن ابی عمیر و صفوان از او، مباحثی دارد که وارد بحث از آن نمی شویم.

به نظر ما، حتی اگر صریحا گفته می شد: غالٍ این سخن اعتباری ندارد. زیرا بحث غلوّ امری اجتهادی است و شهادت در امور حدسی اعتبار ندارد. محمد بن فضیل تضعیف شده و آیت الله والد تضعیفاتی که بر مبنای غلوّ است را معتبر نمی دانند. اما به نظر ما، به طور کلیّ شهادت به تضعیفات اعتبار ندارد زیرا اعتماد بر قرائن حدسی در شهادت به تضعیف، کثرت دارد و همین مانع جریان اصاله الحس در این شهادات است.

### موسی بن بکر

درباره موسی به بکر، مکرّر صحبت کردیم ولی امروز نکات جدیدی را درباره او بیان می کنیم.

#### واقفی بودن یا نبودن موسی بن بکر

مرحوم شیخ موسی بن بکر را در باب اصحاب الکاظم علیه السلام رجال،[[2]](#footnote-2) واقفی دانسته است.

مرحوم آقای خویی می فرماید: برخی در واقفی بودن موسی بن بکر، تردید کردند زیرا نجاشی[[3]](#footnote-3) و کشی[[4]](#footnote-4)، به وقف موسی بن بکر اشاره نکردند. همچنین موسی بن بکر، نصّ بر امامت امام رضا علیه السلام را نقل کرده است و این دو قرینه با واقفی بودن او منافات دارد. ایشان هر دو قرینه را پاسخ می دهند. اشاره نکردن به وقف در کلام نجاشی و کشی، عدم شهادت به وقف است و عدم شهادت به وقف با شهادت شیخ به وقف، تنافی ندارد. روایت نصّ به امامت امام رضا علیه السلام نیز با این تنافی ندارد که بعدا واقفی شده باشد.[[5]](#footnote-5)

باید دقت داشت: روایاتی که از موسی بن بکر نقل شده، نصّ به امامت نیست. در روایت منقول آمده است:

عن موسى بن بكر الواسطي قال سمعت أبا الحسن (ع) يقول قال أبي (ع): سعد امرؤ لم يمت حتى يرى منه خلفا تقر به عينه و قد أراني الله عز و جل من ابني هذا خلفا و أشار بيده إلى العبد الصالح (ع) ما تقر به عيني.[[6]](#footnote-6)

این روایت، صریح در امامت امام رضا علیه السلام نیست به خصوص آنکه به صورت کلی در آن بیان شده است که چقدر خوب است، شخص بچه ای داشته باشد که مایه چشم روشنی باشد. هر چند این تعبیر اشاره به امامت است اما نصّ نیست و چشم روشنی بودن فرزند، صریح در آن نیست که حتما امام باشد. در این روایت بیان شده که خداوند جانشین من را نشان داده است. «خلف» حتما به معنای جانشین مقام امامت نیست و می تواند به معنای فرزندی باشد که جا پای پدر بگذارد. به تعبیر شعر: «و من یشابه اباه فما ظلم». حتی اگر کسی دلالت این روایت را بر امامت تمام بداند، معلوم نیست که موسی بن بکر دلالت این روایت را تمام بداند.

مطلب آقای خویی نیز صحیح است و به فرض اگر دلالت آن در دید موسی بن بکر تمام باشد، می تواند بعدا از این مطلب برگشته و واقفی شده باشد. چنانچه علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی که از رؤسای واقفه بودند و بر وقف نیز باقی ماندند و واقفی از دنیا رفتند، روایات نصّ در امامت امام رضا علیه السلام را نقل کردند اما از این مطلب برگشتند.

کلیّت مطلبی که آقای خویی بیان کردند، صحیح است و استدلالی که بر واقفی نبودن موسی بن بکر بیان شده، ناتمام است.

نکته ای در رجال نجاشی وجود دارد که سخن مرحوم آقای خویی را بیشتر تأکید می کند. نجاشی در شرح حال موسی بن بکر، به حالات او نپرداخته است و توثیق یا تضعیف نکرده است و مذهب او را بیان نکرده است. نجاشی صرفا بیان کرده: «روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و عن الرجال. له كتاب يرويه جماعة» نجاشی در مقدمه رجال اشاره کرده که در ترجمه هر راوی هر مدحی و ذمی درباره او گفته شده را می آورم، که عدم نقل مدح و ذمّ در ترجمه موسی بن بکر نشان می دهد که به مطلبی دست نیافته است. حتی اگر گفته شود: عدم ذکر فساد مذهب در کلام نجاشی، شهادت به صحت مذهب است اما در جایی که نجاشی به طور خاص وارد بیان توثیق و تضعیف نشده باشد، ظهور قوی ندارد که شهادت به صحت مذهب می دهد و در معارضه با کلام شیخ طوسی، قابل مقاومت نیست.

##### عدم اعتبار شهادت به وقف در باب اصحاب الکاظم علیه السلام رجال شیخ

اما نکته اصلی این است که به طور کلی مشکلی در اصحاب الکاظم رجال شیخ وجود دارد که بسیاری از رواتی که در این باب واقفی دانسته شدند، در هیچ جای دیگر به واقفی بودن شناخته نشدند و حتی قرائن نشان می دهد، امامی هستند یا توثیق شدند که توثیق بدون ذکر فساد مذهب، شهادت به امامی بودن است. آیت الله والد به این بحث اشاره دارند و می فرمایند: ظاهرا این روات کسانی هستند که ابتدا واقفی شدند و سپس از وقف برگشتند. مرحوم شیخ منبعی داشته که واقفه را لیست کرده است مرحوم شیخ به واقفی بودن هر راوی که رجوع آنها از وقف برای او محرز شده، اشاره نکرده است اما در هر راوی که برای او رجوع از وقف احراز نشده، وقف را ذکر کرده است. برخی از افراد مانند حسن بن علی وشاء و احمد بن محمد بن ابی نصر واقفی شدند و از وقف برگشتند. به همین دلیل، مرحوم شیخ درباره آنها وقف را ذکر نکرده است.

بنابراین اگر نسبتِ وقف، منحصر به باب الکاظم رجال شیخ باشد، قابل اعتماد نیست مگر آنکه در جایی دیگر تأیید شود. هر چند شیخ طوسی شهادت به وقف داده است اما این شهادت حجت نیست زیرا در موارد متعدّدی این شهادت نقض شده و با وجود علم اجمالی به عدم صحت برخی از شهادت های شیخ به واقفی بودن راوی، این شهادت از اعتبار ساقط می شود.

شیخ طوسی در رجال، منابع محدود رجالی در اختیار داشته است و در واقع، رجال شیخ طوسی منعکس کننده اطلاعات این منابع است. البته شیخ طوسی این منابع را معتبر می داند و مطالب آنها را قبول دارد و بر خلاف سخن برخی، شیخ طوسی صرفا ناقل از این منابع نیست. به علت محدود بودن منابعی که شیخ طوسی در اختیار داشته، اطلاعاتی که در رجال شیخ طوسی منعکس شده، یکدست نیست. مثلا در باب اصحاب الکاظم علیه السلام افراد زیادی به عنوان واقفی معرفی شدند و در برخی از ابواب، در اطلاعات مربوط به توثیق و تضعیف، یکپارچگی دیده نمی شود. بستگی دارد که منبع شیخ طوسی در این باب، چه کتابی بوده است و نحوه اطلاعات آن چگونه بوده است. از تکرّر ذکر واقفی در اصحاب الکاظم شیخ، روشن می شود که منبع ایشان در اصحاب الکاظم، کتابی بوده که به واقفه اصحاب الکاظم عنایت داشته است و احتمالا در این کتاب، واقفه از اصحاب الکاظم علیه السلام را لیست کرده بوده است.

سوال: قبول داشتن به این معناست که شیخ طوسی اجتهاد کرده است و تحقیق کرده است؟

پاسخ: نه لازم نیست اجتهاد کرده باشد و حتی اگر اجتهاد کرده باشد، شهادت او از اعتبار ساقط می شود. وجهی نیز وجود ندارد که ثابت کند، شیخ طوسی درباره اطلاعات منابعی که در اختیار داشته، تحقیق کرده است.

بنابراین حتی اگر موسی بن بکر واقفی نیز شده باشد، بر وقف خود باقی نمانده است. زیرا در هیچ جا به عنوان واقفی معرفی نشده است.

##### نقل امامیه از موسی بن بکر پیش از وقف

درباره واقفه همیشه این مطلب مطرح است که در اوائل وقف، فاصله بین امامیه و واقفه به حدی زیاد بوده که از واقفه اخذ حدیث نمی کردند. بعد از آنکه امام رضا علیه السلام به شهادت می رسند و واقفه از هیمنه خود می افتند، از بینونت بین واقفه و امامیه کاسته می شود. مثلا در مشایخ حسین بن سعید و موسی بن القاسم، واقفه زیاد است. اما در دوره امام رضا علیه السلام، واقفه جبهه گیری رسمی و علنی بر ضدّ امام رضا علیه السلام گرفته بودند و شرایط خطرناکی بوده است که امام رضا علیه السلام درباره واقفه فرمودند: «الواقفه و الزیدیه و النصاب بمنزله سواء» و «لا تواکلوهم و لا تشاربوهم و لا تجالسوهم». به حدی که واقفه به ممطوره معروف شده بودند. در این شرایط و فضا، هیچ گاه امامیه از واقفه اخذ حدیث نمی کردند. واقفه تا زمان ولادت امام جواد علیه السلام بسیار اوج داشتند و بعد از ولادت حضرت علیه السلام، واقفه شکست خوردند. بعد از شکست واقفه، امامیه از واقفه به خصوص از کسانی که عناد نداشتند، اخذ حدیث می کردند. داستان وقف، داستان بسیار سنگینی است که بزرگان امامیه واقفه شدند افرادی مانند حسن بن علی وشاء و احمد بن محمد بن ابی نصر واقفه شدند. در ترجمه ابن مسکان وارد شده: مات في أيام أبي الحسن [عليه السلام‏] قبل الحادثة[[7]](#footnote-7) به این معنا که قبل از وقف از دنیا رفت و در زمان وقف نبود که احتمال واقفی بودن در مورد او مطرح باشد.

موسی بن بکر از امام صادق علیه السلام روایت دارد و احتمال دارد زمان زیادی بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام زنده نباشد و بسیار بعید است زمان بعد از امام رضا علیه السلام را درک کرده باشد. به احتمال زیاد، روایاتی که از موسی بن بکر است، پیش از دوره وقف و در دوره امام کاظم علیه السلام است که موسی بن بکر واقفه نبوده است. پس حتی اگر موسی بن بکر واقفه باشد، ظاهرا قبل از وقف از او اخذ حدیث شده است. اگر دوره وقف موسی بن بکر کوتاه باشد و در زمان امام رضا علیه السلام از وقف برگشته باشد، امکان دارد بعد از رجوع از وقف، از او اخذ حدیث شده باشد. البته عمده راویان از موسی بن بکر رواتی مانند علی بن حکم، ابن ابی عمیر و صفوان هستند و طبقه این راویان، طبقه های متقدّم است. این روات، در زمان آغاز وقف، از مشایخ طایفه بودند و به طور طبیعی دنبال اخذ حدیث نمی رفتند. به خصوص صفوان که از همه این راویان بزرگتر است. در کتاب الغیبه شیخ طوسی از قول برخی از واقفه نقل می کند که ما با هر کس درباره امامت امام رضا علیه السلام بحث می کنیم، ما را به احمد بن محمد بن ابی نصر ارجاع می دهند. بزنطی چون خودش واقفه شده بوده و رجوع کرده و جوان بوده، می توانسته با واقفه مناظره کند. این واقفه می گوید:

سألت صفوان بن يحيى و ابن جندب و جماعة من مشيختهم و كان الذي بينه و بينهم عظيم بأي شي‏ء قطعتم على هذا الرجل أ لشي‏ء بان لكم فأقبل قولكم قالوا كلهم لا و الله إلا أنه قال فصدقناه و أحالوا جميعا على البزنطي فقلت سوءة لكم و أنتم مشيخة الشيعة أ ترسلونني إلى ذلك الصبي الكذاب فأقبل منه و أدعكم أنتم‏[[8]](#footnote-8)

فاصله سندی احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان به حدی بوده است که صفوان را مشیخه شیعه دانسته ولی بزنطی را صبیّ کذّاب خطاب کرده است. پس در آن دوره، صفوان جزء مشیخه الشیعه بوده است و بعید است صفوان در این دوران از موسی بن بکر، اخذ حدیث کرده باشد.

سوال: آیا روایات احمد بن محمد بن عیسی از موسی بکر قابل پذیرش است؟

پاسخ: موسی بن بکر آن دوران را درک نکرده و یک نقل یا دو نقل، قابل پذیرش نیست.

نتیجه آنکه، می توان اصل آنکه موسی بن بکر فی الجمله واقفه شده است را پذیرفت. اما نقل اصحاب از او یا قبل از وقف و در زمان حیات امام کاظم علیه السلام بوده یا در صورتی که دوران وقف او طولانی نباشد، بعد از وقف نیز از او اخذ حدیث کرده اند.

#### قرائن وثاقت موسی بن بکر

آقای خویی در ادامه می نویسد:

وقع الخلاف في وثاقة الرجل و استدل على وثاقته بأمور،

الأول: أنه كثير الرواية و الفقهاء يعملون برواياته و تقدم الجواب عن ذلك مرارا.

الثاني: رواية الأجلاء عنه كعبد الله بن المغيرة و فضالة و جعفر بن بشير و ابن أبي عمير و صفوان كثيرا و قد مر الجواب عن ذلك أيضا غير مرة.

این دو استدلال به پنج استدلال اساسی بازگشت می کند.

##### قرینه اول: اکثار اجلاء

استدلال اول این است که بزرگان از موسی بن بکر زیاد روایت کردند. ما این وجه را قبول داریم و نقل اجلاء از یک راوی را دلیل بر وثاقت او می دانیم و موسی بن بکر نیز اینگونه است.

##### قرینه دوم: ورود روایات موسی بن بکر در کتب مفتی بها

استدلال دوم این است که روایات موسی بن بکر در کتب مفتی بها مانند کافی و فقیه، فراوان نقل شده است. به نظر ما، کثرت نقل در کتب مفتی بها، دلیل بر آن است که صاحب کتب خود راوی را توثیق می کنند و عمل به روایات او به خاطر قرائن خارجی نیست.

##### قرینه سوم: روایت ابن ابی عمیر و صفوان

استدلال سوم این است که روایت ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی از موسی بن بکر، دلیل بر وثاقت اوست. به نظر ما این وجه نیز صحیح است.

##### قرینه چهارم: روایت جعفر بن بشیر

استدلال چهارم، روایت جعفر بن بشیر از موسی بن بکر است و همین دلیل بر وثاقت اوست. به نظر ما این وجه نیز صحیح است.

پس از کلام آقای خویی چهار وجه استفاده می شود که از نظر کبروی، این وجوه را قبول داریم و از نظر صغروی نیز نباید مناقشه داشته باشد. زیرا روایت صفوان و ابن ابی عمیر از او زیاد است. هر چند باید مشاهده کرد که آیا روایات جعفر بن بشیر از موسی بن بکر زیاد است یا نه؟ در صورتی که روایات جعفر بن بشیر کم باشد، اثبات روایت جعفر بن بشیر از موسی بن بکر، مشکل است. اما چون وجوه دیگر از نظر صغروی احراز شده، دیگر نیازی به بحث صغروی از این وجه نیست.

##### قرینه پنجم: روایت اصحاب اجماع

استدلال پنجم این است که روایت اصحاب اجماع از شخصی دلیلی بر وثاقت مروی عنه است. به نظر ما این مطلب از نظر کبروی صحیح نیست. در توضیح باید گفت: در بحث اصحاب اجماع سه مبنای شایع وجود دارد:

* مبنای اول که معروف است، این است که اگر سند تا اصحاب اجماع صحیح باشد، دیگر نیازی به دقت سندی بعد از اصحاب اجماع تا امام علیه السلام نیست و حتی اگر راوی ضعیف باشد یا روایت مرسل باشد، باز روایت معتبر است.
* مبنای دوم که مبنای حاجی نوری است، این است که نه تنها روایت تصحیح می شود، بلکه حکم به وثاقت روات می شود. به این معنا که راویان بعد از اصحاب اجماع تا امام علیه السلام ثقه به معنای عام هستند هر چند حکم به صحت مذهب آنها نمی شود.
* مبنای سوم که مبنای آیت الله والد است، این است که تنها از عبارت کشی درباره اصحاب اجماع، توثیق این افراد استفاده می شود نه بیشتر.

دیدگاه آیت الله والد تمام است. بنابراین روایت اصحاب اجماع نه خاصیت حدیثی دارد تا روایت را تصحیح کند و نه خاصیت رجالی دارد تا مروی عنه این افراد را تا معصوم علیه السلام توثیق کند. بله یک خاصیت رجالی دارد و خود اصحاب اجماع را توثیق می کند اما در وثاقت اصحاب اجماع، بحث جدی وجود ندارد که اثبات وثاقت آنها متوقف بر کلام کشی باشد. بنابراین فایده حدیثی یا رجالی که از جای دیگر استفاده نشود، درباره اصحاب اجماع نیست.

پس دو وجهی که آقای خویی بیان کردند، به پنج وجه بازگشت دارد که چهار وجه آن را می پذیریم.

##### قرینه ششم: تصحیح روایتی که موسی بن بکر در سند آن واقع شده توسط سید بن طاوس

آقای خویی در ادامه می نویسد:

الثالث: إن ابن طاوس حكم بصحة رواية هو في سندها.

و الجواب أن تصحيح ابن طاوس لا يثبت به الوثاقة و لعله مبني على أصالة العدالة حيث لم يثبت عنده وقفه، على أن توثيق المتأخرين لا يعتد به على ما تقدم.

دو بحث مبنایی در اینجا وجود دارد که آیا از تصحیح ابن طاوس، وثاقت استفاده می شود؟ و آیا ابن طاوس اصاله العداله ای بوده است؟ به نظر ما، امثال ابن طاوس اصاله العداله ای نبودند و از تصحیح علمای آن دوره، وثاقت راوی استفاده می شود و بین توثیق متأخرین و غیر متأخرین در جایی که احتمال بدهیم منبع مستقل داشته اند، فرقی نیست. عمده فرق این است که بسیاری از مواقع، احتمال منبع مستقل داشتن را نمی دهیم و اگر احتمال منبع مستقل را نسبت به متأخرین بدهیم، توثیق آنها معتبر است. چنانچه درباره امثال علامه و ابن داود، احتمال نمی رود که منبع مستقلی داشته باشند که به دست ما نرسیده است.

عمده قضیه این است که برای ما روشن نیست که ابن طاوس در کجا حکم به صحت روایتی کرده که موسی بن بکر در سند آن قرار دارد و روشن نیست آقای خویی از کجا این مطلب را نقل کردند.

##### قرینه هفتم: عدم طعن سید بن طاوس به موسی بن بکر در روایتی که او در سند آن واقع شده

در تعلیقه مرحوم وحید بهبهانی در منهج المقال کلامی آمده که بعد از ایشان نیز پیگیری شده که با کلام مرحوم آقای خویی متفاوت است و پاسخ ایشان نیز نمی تواند پاسخ آن باشد. البته کلام وحید بهبهانی خود نیز نیازمند بحث است. در منتهی المقال، تعلیقه وحید بهبهانی نقل شده است. مرحوم وحید قرائنی بر وثاقت موسی بن بکر ذکر می کنند. یکی از قرائنی که بر وثاقت موسی بن بکر واسطی ذکر کردند، این است: و طس في سند هو فيه طعن على‏ العبيدي و ابن سنان و لم يطعن عليه[[9]](#footnote-9)‏

«طس» رمز ابن طاوس است.

ایشان می فرماید: ابن طاوس با اینکه در مقام تضعیف راویان روایت بوده، تنها محمد بن عیسی و ابن سنان را طعن کرده ولی درباره موسی بن بکر، طعن نکرده است. پس ایشان موسی بن بکر را توثیق می کند. اگر استدلال وحید بهبهانی تامّ باشد، ربطی به کلام آقای خویی ندارد و کلام آقای خویی، مطلب دیگری است. بنده در هیچ جا ندیدم که ابن طاوس روایتی که در سند آن موسی بن بکر واقع شده را تصحیح کرده باشد.

باید به این نکته دقت داشت که ابن طاوس که مؤلف کتاب های دعا و زیارات است، سید علی بن طاوس است و ابن طاوس که رجالی و فقیه است، سید احمد بن طاوس و برادر بزرگتر است. ابن طاوس مورد بحث، سید احمد بن طاوس است. اصل این مطلب که سید احمد بن طاوس، این مطلب را بیان کرده صحیح نیست و اصل این مطلب در کتاب تحریر طاوسی آمده است. سید احمد بن طاوس کتاب حل الاشکال داشته که ایشان اطلاعات منابع رجالی را در کتاب حل الاشکال، چکیده و خلاصه کرده است. متأسفانه حل الاشکال در دست نیست اما ظاهرا منبع اصلی خلاصه علامه حلی و رجال ابن داود، حل الاشکال سید احمد بن طاوس است که استاد هر دو بزرگوار نیز بوده است. در شرح حال سید احمد بن طاوس در رجال ابن داود آمده است: و أكثر فوائد هذا الكتاب من إشاراته و تحقيقاته‏[[10]](#footnote-10) ظاهرا این کلام، اشاره به این مطلب است که منبع اصلی رجال ابن داود، کتاب حل الاشکال سید احمد بن طاوس است. نسخه اصلی حل الاشکال به دست مرحوم صاحب معالم رسیده است و گویا نسخه مندرس و در حال از بین رفتن بودن است. ایشان برای حفظ نسخه، اطلاعاتی که ابن طاوس از رجال کشی نقل کرده را جدا کرده است. رجال کشی در آن زمان کم نسخه بوده است و به همین دلیل صاحب معالم، اطلاعاتی که حل الاشکال از رجال کشی داشته را جدا کرده و استنساخ کرده است. سپس صاحب معالم بر این مطالب، حاشیه زده است.

با توجه به این نکته، اشکال تمسک به کلام ابن طاوس روشن می شود که حاشیه ها و توضیحاتی که در این نسخه وجود دارد برای صاحب معالم است نه سید احمد بن طاوس. طعنی که در اینجا وجود دارد نیز برای صاحب معالم است. پس این طعن ها، ربطی به سید بن طاوس ندارد.

اشکال دیگر این است که حتی اگر این طعن ها برای سید بن طاوس باشد، ایشان بیان کرده که روایت ضعیف است. در سند روایت دو راوی (محمد بن سنان و محمد بن عیسی) وجود دارد که صریحا تضعیف شدند و یک راوی (موسی بن بکر) توثیق و تضعیف نشده است. برای همین نیازی ندیده که درباره موسی بن بکر بحث کند و به ذکر ضعیف بودن محمد بن عیسی و محمد بن سنان، اکتفا کرده است.[[11]](#footnote-11) در نتیجه برای تخریب روایت و اسقاط آن از درجه اعتبار، محمد بن عیسی و محمد بن سنان در سند وجود دارد و دیگر نیازی نیست به موسی بن بکر اشاره کند.

شاهد بر این که صاحب تحریر طاوسی نسبت به موسی بن بکر نظر مثبت ندارد این است که در دو جای دیگر، روایت را به خاطر موسی بن بکر تضعیف کرده است ولی در روایت مورد بحث، نیازی به تضعیف موسی بن بکر ندیده است. در حاشیه منتهی المقال آمده است:

في التحرير الطاوسي: 538 و 544/ 400 ترجمة المفضّل بن عمر طعن في الرواية بأنّ في طريقها موسى بن بكر و هو واقفي.

نعم ذكر في ترجمة عبد اللَّه بن العبّاس ذلك حيث قال: و روى حديثاً يتعلّق به و بأخيه عبيد اللَّه شديداً في الطعن لكن طريقه ضعيف لأنّ من رواته محمّد بن سنان يرويه عن (عنه صحیح است) محمّد ابن عيسى‏ العنبري. (العبيد) (العبیدی صحیح است) و هو مضعف، انتهى‏. التحرير: 316/ 213، و الرواية مذكورة في رجال الكشّي: 53/ 102 و في طريقها أيضاً موسى بن بكر الواسطي.[[12]](#footnote-12)

بنابراین استدلال به کلام سید بن طاوس صحیح نیست و این کلام از صاحب معالم است و درباره صاحب معالم، اصلا بحث اصاله العداله مطرح نیست و صاحب معالم از معمول آقایان سخت گیر تر است. ایشان در منتقی الجمان مذکّی به عدلین را شرط می داند و بین صحیح مشهوری و صحیح عندی فرق می گذارد. حتی اگر این عبارت برای سید بن طاوس باشد، از آن توثیق موسی بن بکر استفاده نمی شود.

این قرائنی که ذکر شد را مرحوم آقای خویی نپذیرفتند. مرحوم آقای خویی دو قرینه دیگر را ذکر کرده که امروز به آن اشاره می شود و جلسه آینده درباره آن بحث می کنیم.

##### قرینه هشتم: تمسک به عبارت کافی

یک قرینه، عبارتی در کافی است که ایشان از آن استفاده وثاقت کرده است. پیش از ایشان، مرحوم وحید بهبهانی نیز به این عبارت استدلال کردند.

##### قرینه نهم: وقوع در تفسیر علی بن ابراهیم

قرینه دوم تمسک به تفسیر علی بن ابراهیم است. یکی از نکاتی که درباره تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد این است که تفسیر موجود برای علی بن ابراهیم نیست و این تفسیر، ظاهرا تفسیر علی بن حاتم قزوینی است و خیلی از مواقع از علی بن ابراهیم، مطالبی را نقل می کند. آیا روایت موسی بن بکر که در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده، جزو منقولات علی بن ابراهیم است یا از منقولات غیر علی بن ابراهیم است؟ ممکن است حکم این دو در این مسأله فرق داشته باشد. این سوال نیز مطرح است که چگونه می توان منقولات علی بن ابراهیم در تفسیر موجود را از منقولات غیر علی بن ابراهیم تفکیک کرد؟

در جلسه آینده درباره این نکات صحبت خواهیم کرد.

1. جامع الرواة و إزاحة الإشتباهات عن الطرق و الأسناد، ج‏2، ص: 175 [↑](#footnote-ref-1)
2. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص343.](http://lib.eshia.ir/14027//343/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص407.](http://lib.eshia.ir/14028//407/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص438.](http://lib.eshia.ir/14015//438/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج19، ص29.](http://lib.eshia.ir/14036/19/29/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص438.](http://lib.eshia.ir/14015/1/438/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص215.](http://lib.eshia.ir/14028/1/215/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الغیبة، شیخ طوسی، ج، ص62.](http://lib.eshia.ir/15084//62/) [↑](#footnote-ref-8)
9. منتهى المقال في أحوال الرجال، ج‏6، ص: 346 [↑](#footnote-ref-9)
10. [رجال ابن داود، حسن بن علی بن داود، ج1، ص47.](http://lib.eshia.ir/27181/1/47/) [↑](#footnote-ref-10)
11. به مرحوم فاضل اردکانی می گفتند چرا رساله نمی نویسید؟ ایشان می گفت: جهنم رفتن واجب کفایی است و الحمد لله من به الکفایه آن وجود دارد. ایشان با این حرف اشاره به رساله نوشتن داشتند. [↑](#footnote-ref-11)
12. منتهی المقال فی احوال الرجال؛ ج 6، ص: 345 [↑](#footnote-ref-12)